

نقش روشنفکران در زندگی سیاسی

مهدی شاهین

کارشناس ارشد علوم سیاسی، شاغل در دانشگاه لرستان

چکیده

بعضی از مفاهیم تعاریف سیال دارند و نمی‌توان تعریف مشخصی که مورد قبول همه محققین یک رشته علمی باشد برای آن ارائه نمود. روشنفکری از اینگونه مفاهیم به شمار می‌رود. روشنفکر کسی است که می‌اندیشد، می‌آموزد، توضیح می‌دهد. درخصوص نقش سیاسی روشنفکران نخستین مسأله‌ای که مطرح می‌شود این است که برخی از نویسندگان به ویژه در سنت‌های ایدئالیستی و رادیکال، نقش مخالفت با وضع موجود و طبعاً عدم مشارکت در دستگاه قدرت را جزو ویژگی‌های ذاتی روشنفکری تلقی کرده‌اند. با این حال، نقش روشنفکران در سیاست به شرکت در قدرت محدود نمی‌شود و آنها ممکن است در سطوح و اشکال گوناگون و به طور مستقیم یا غیرمستقیم در زندگی سیاسی تأثیر بگذارند. نفوذ غیرمستقیم روشنفکران در زندگی سیاسی اغلب بسیار مهمتر از شرکت مستقیم آنها در سیاست است. نقش روشنفکران به صورت فردی نیز در زندگی سیاسی، از شرکت مستقیم آنها در سیاست کمتر نیست. آنها در زندگی سیاسی و اداری مشارکت دارند از همان روشنفکران برجسته در جهان غرب که دارای مناصب پارلمانی، دولتی، یا اداری بودند باید از پاره‌تو، مایاول و لنین نام برد. روشنفکران در جوامع لزوماً سنت ستیز نیستند و در مواردی می‌کوشند تا با بازسازی آنها را با شرایط جدید تطبیق دهند. مقاله حاضر می‌کوشد با ارائه تعاریف و مفاهیم روشنفکری، ابعاد گوناگون آن را در قالب چگونگی تأثیر روشنفکران بر زندگی سیاسی بیان کند.

واژه‌های کلیدی: یوتوپیا، ایدئولوژی، پلورالیسم، سلوسلاریسم، اومانیزم، لیبرالیسم.

اپیپولوژیک.



مقدمه

بدون شک هر یک از اقشار جامعه دیدگاه خاصی درباره مسائل اساسی خویش دارند که به نوبه خود می‌تواند آثار متفاوتی در ابعاد مختلف زندگی مردم داشته باشد. در این راستا، روشنفکران به عنوان صاحب نظران جامعه نقش ویژه‌ای دارند چرا که نگاه تیز و دقیق آنها به مسائل سیاسی جامعه و اظهار نظر آنان در این خصوص تعیین کننده است.

نخستین مسأله‌ای که درباره نقش سیاسی روشنفکران مطرح می‌شود این است که آنها در برابر دستگاه قدرت چه رفتاری از خود نشان می‌دهند. بعضی از آنها ضمن مخالفت با وضع موجود، مشارکتی در دستگاه قدرت ندارند. برخی نیز علی‌رغم حضور در عرصه سیاست و قدرت، وضع موجود را به نقد می‌کشند و اظهار نظر می‌کنند. از سوی دیگر، نقش روشنفکران در سیاست به شرکت در قدرت حاکمه نیز محدود نمی‌شود و ممکن است آنها در سطوح و اشکال گوناگون به طور مستقیم و غیرمستقیم در زندگی سیاسی مردم اثرگذار باشند. نفوذ غیرمستقیم روشنفکران در زندگی سیاسی اغلب بسیار بهتر از شرکت آنها در سیاست است.

حال، این سؤال اساسی مطرح است که مفهوم واقعی روشنفکر چیست و روشنفکران چگونه می‌توانند در زندگی سیاسی مردم ایفای نقش نمایند؟

در این نوشتار با ارائه تعاریف و معرفی مفاهیمی از اصطلاح «روشنفکر»، ابعاد گوناگون آن در قالب چگونگی تأثیر روشنفکران بر زندگی سیاسی تبیین می‌گردد. عده‌ای روشنفکر را کسی می‌دانند که صرفاً به کار فکری بپردازد و خلاق و نقاد باشد. برخی می‌گویند روشنفکر کسی است که دارای نوعی اشتغال عمومی به مسائل زیربنایی و تبعات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، فلسفی و دینی آن باشد؛ یعنی دیدگاه خاصی نسبت به امور داشته باشد، تا او را روشنفکر خطاب کنند^(۱). عده‌ای هم می‌گویند روشنفکر کسی است که پیش‌تاز تحول باشد، نه تغییر. بر همین اساس، روشنفکری قدمتی معادل قدمت پیدایش انسانها دارد. از هنگامی که انسانها، حول یک محور اجتماعی زندگی کرده، آن محور را مورد ارزیابی قرار داده‌اند، روشنفکری هم



وجود داشته است.

سقراط می‌گوید: زندگی بدون ارزیابی، ارزش زیستن ندارد. این نظر، شاهی بر مفهوم جامع و مانع روشنفکری است. در ادبیات اسلامی هم حدیثی از قول امام صادق (ع) مبنی بر اینکه، «اگر فرد مسلمانی، دوزخ را بداند، زیان برده است» حاکی از وجود نوعی ارزیابی در زندگی است. براین اساس افراد هوشمندی که نقش ارزیابی را در زندگی کلان ایفاء، و دائماً پرسشگری می‌کنند روشنفکر هستند. از این رو، تا جامعه وجود داشته، روشنفکر هم بوده است.

از سوی دیگر، روشنفکر علاوه بر دارا بودن ویژگی پرسشگری، پیشتاز تحول نیز هست. تمایز بین «تغییر» و «تحول» در یک نکته محوری نهفته است و آن اینکه «تحول» یعنی تحول یک محور گشتن، کامل شدن، پیش رفتن و آینده‌نگری در حالی که «تغییر»، دگرگونی و تبدیل شدن به دیگری است.

روشنفکر پیشتاز تغییر نیست، بلکه پیشتاز تحول است در این خصوص می‌توان به حافظ، فردوسی، ارسطو و ابن سینا اشاره کرد که ضمن آن که به ثبات جامعه و هویت جامعه آن می‌اندیشند نیم‌نگاهی هم به تحولی دارند که جامعه را به جلو سوق می‌دهد. عده‌ای نیز معتقدند روشنفکر کسی است که با توجه به یکی از سه محور ذیل به نوعی در تولید علم و دانش فعال باشد:

الف) ارزشهای غایی و نهایی را خلق نماید و در حفظ آن ارزشها مانند حقیقت و عدل کوشش نماید.

ب) توزیع‌کننده علم، مبلغ عقاید، و نقاد وضع موجود باشد.

ج) روشنفکر کسی است که در توسعه و پیشبرد فرهنگ جامعه نقش ایفاء نماید. عده‌ای هم می‌گویند روشنفکر موتور محرک وجه ذهنی جامعه است. یک جامعه دارای دو وجه عینی و ذهنی است. وجه عینی در ساختار قدرت و روابط تولید متجلی می‌شود و وجه ذهنی در اندیشه، فرهنگ، و فضای فکری جامعه تجلی می‌کند. این دو وجه، قابل تشبیه به بدن انسان و لباسی است که استفاده می‌کند که باید متناسب و هم‌شأن باشد تا حرکت جامعه متعادل نشان داده شود.

روشنفکر کسی است که برای اندیشه و فکر زندگی می‌کند. زندگی فکری برای



روشنفکر مانند زندگی مذهبی برای یک فرد عادی است که هر دو به آن دلبستگی دارند. بعضی اوقات بین این دو وجه تعارض و چالش به وجود می‌آید. روشنفکر (یعنی صاحب فکر و اندیشه) از تعارض با حاکم (یعنی دارنده قدرت)، به ندرت با قدرت سیاسی در هم می‌آمیزد. صاحب قدرت در درازمدت نمی‌تواند کارگزار خوبی برای اندیشه آزاد باشد و صاحب اندیشه هم نمی‌تواند به طور دایم پیرو قدرت باشد. اگر چنین امری صورت گیرد اندیشه معنای خود را از دست می‌دهد. بنابراین، می‌گویند جوهره روشنفکری اعتراض است.

عده‌ای هم می‌گویند روشنفکر کسی است که در جامعه، به کار تولید دانش مشغول است. *intelleigencia* مأخوذ از ادبیات مارکسیست روسی به معنی جماعت هوشمند و زیرکان روسی است که تربیت اروپایی دیده‌اند و قادر به درک زودرس وقایع اجتماعی هستند و معمولاً پیشاهنگ هر واقعه اجتماعی می‌شوند. آنها تعبیر «هوشمندی» را بهتر از روشنفکری برای ترجمه اصطلاح (انتلکتوئل) مناسب می‌دانند^(۱).

براساس تعریف آنتونیوگرامسکی، هر طبقه دارای گروه اندامواره روشنفکری مخصوص به خود است. یعنی اگر کسی دانش مدیریت یا مهندسی شیمی تولید می‌کند باید روشنفکر محسوب گردد^(۲). این تعریف در ادبیات مارکسیستی پذیرفته شده، و بالاترین مقام روشنفکری به مهندسین تعلق می‌گرفت، در صورتی که نزد کشورهای غربی و نزد کشور ما چنین نیست.

ادوارد سعید در خصوص روشنفکر می‌گوید: روشنفکر فردی است که استعداد آن را دارد که یک بیان، نظر، فلسفه، یا عقیده را به مردم باز نماید و مجسم و بیان کند^(۳). ژولین‌بندا متفکر فرانسوی در کتاب «خیانت روشنفکر» تعریفی آرمانگرایانه ارائه می‌دهد. وی می‌گوید: روشنفکر باید از آرمانهای حق و عدالت دفاع کند و به طور کلی به مسائل علمی بی‌اعتنا باشد؛ باید اصول جاودانی را بر منافع و مصالح قومی خود، دولت و کشورش مقدم بدارد.

۱- جلال آل احمد، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۸.

2- Antoni gramsci, selections from prison notebooks, 1971, London, pis.

۳- ادوارد سعید، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، ۱۳۸۰، ص ۴۹.



در زمینه روشنفکری تعاریف دیگری یافت می‌شود، که همه آنها دلیل بر سیال بودن تعریف واژه روشنفکری است.

تبیین مفهوم روشنفکر

لفظ روشنفکر ترجمه واژه انگلیسی "intellectual"، و هم‌طراز واژه «روشنفکر» در فرانسه "intellectuel" است. ریشه دو واژه انگلیسی و فرانسوی به کلمه لاتین "intellegere" برمی‌گردد. معنای این واژه «تعقل» یا «درک کلیات» است. اسم مفعول دو واژه "intellectus" به معنای عقل یا قوه عاقله است. این واژه در مقام اسم، به معنای شخص برخوردار از هوش و عقل کاربرد دارد. به عبارتی ادبی‌تر، روشنفکر به عنوان لغت از روشنفکر به عنوان مفهوم و اصطلاح جدا می‌شود^(۱).

تا قرن نوزدهم این واژه در غرب وضع اصطلاحی پیدا نکرده بود؛ بدین معنی که واژه روشنفکر به گروه خاصی اطلاق نمی‌شد. ولی به تدریج، در معنای عام ظهور و بروز پیدا کرد و روشنفکر به کسی گفته شد که به کار ذهنی و فکری و در واقع کار غیریدی می‌پرداخت. در عین حال، هر کار غیریدی، روشنفکری نیست. پزشکی، یا مهندس، بنا به ماهیت حرفه و تحصیلاتشان روشنفکر محسوب نمی‌شوند، مگر آن که چیزی اضافه بر آن داشته باشند. چیزی اضافه بر تخصص که همان تفکر در مسائل انتزاعی، کلی و عمیق است. حال، این سؤال پیش می‌آید که تفکر درباره چه مسائلی موجب می‌شود تا فرد علاوه بر تخصصش، روشنفکر نیز باشد؟

برای پاسخ به این سؤال باید قدری در بستر ذهنی کلمه روشنفکر غور نمود. در آخرین دوره تزارها، به تحصیلکردگانی که دارای مدرک دانشگاهی و احیاناً از وضع سیاسی و اجتماعی کشورشان آزرده بوده، طبق الگوی فرهنگ غربی خواهان تغییراتی در کشور بودند و گروهی خارج از چارچوب‌های سنتی را تشکیل می‌دادند و برای ایجاد تغییرات مطلوب حتی توسل به خشونت را روا می‌دانستند، اصطلاحاً "intelligentsia" می‌گفتند که با واژه intellectuel هم ریشه است. امروزه روشنفکری به آن معنا نیست و به کسی که نوعی اشتغال عمومی نسبت به مسائل عمیق زیربنایی و زمینه‌های فلسفی،

اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، و دینی دارد روشنفکر گفته می‌شود.

روشنفکر در واقع نوعی دغدغه و دل مشغولی ذهنی دارد. این تعریف هم جامع و مانع نیست، زیرا مصداق آن از کسانی مانند افلاطون، ارسطو، ابن سینا شروع می‌شود و به فردوسی و حافظ می‌رسد و از این سطح هم به تحلیل‌گران سطوح پایین‌تر می‌رسد. آنچه مسلم است پزشک، یا مهندس یا مدیری که فقط به دنبال نتایج فوری و مشغله‌های روزانه است، جایی در میان روشنفکران ندارند، یعنی سقف تعریف، از اینها بالاتر است. ویژگی‌هایی وجود دارد که واژه روشنفکر را گسترده‌تر می‌کند و این ویژگی‌ها می‌تواند فراتر رفتن از سنتها و چارچوبهای رایج اندیشه، عرضه و بیان شیوه‌های زندگی جدید، ترقی خواهی یا طرفداری از عدالت اجتماعی، اصلاحات و تغییرات اساسی، مرتبط بودن با وجه ذهنی موجود در جامعه در مقابل وجه عینی، بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به صاحبان قدرت، خود را برتر از صاحبان قدرت دانستن، نواندیشی، مقایسه منشأ نارضایتی‌ها، شناخت مشکلات و تعارضات اصلی جامعه و ارائه راه‌حل مناسب باشد.

از لحاظ خاستگاه تاریخی، می‌توان گفت بذر روشنفکری غرب از قرن شانزدهم میلادی کاشته شد و به تدریج در قرن هفدهم رشد کرده و در قرن هیجدهم به ثمر رسیده است. باید گفت که روشنفکران محصول پیدایش فلسفه‌های مبتنی بر شک و تردید نسبت به عقاید سنتی بوده‌اند. به این معنی، در تاریخ اروپا اومانیستهای نخستین گروه‌های روشنفکری محسوب می‌شوند^(۱) روشنفکری محصول اومانیزم (Humanism)، سکولاریزم (Secularism) و لیبرالیزم (Liberalism) بود صاحبان این مکاتب در انقلاب فرانسه توانستند اندیشه‌های خود را جامعه عمل بپوشانند. این مکاتب تلاش کردند تا مبانی جامعه سنتی را از بین ببرند و «طرحی نو دراندازند». این طرح نو^(۲) به دنبال رنسانس و رفرماسیون مبتنی بر سه اصل بود:

۱- حرکت به سمت علم و خرد:

این طرح نو تلاش می‌کرد تا علم را به صورت روزمره وارد پدیده‌ها کرده آنها را تابع قواعد علمی نماید. به عبارت بهتر، جامعه را از دیدگاه علمی و خردگرایی و عقل‌ورزی مورد نقد قرار می‌داد و موجب می‌گردید تا چنین نقدی در تقابل با ارباب قدرت و



۲- این طرح نو همان مدرنیته است.

۱- حسین بشیریه، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۵۲.

گروه‌های حاکمه قرار گیرد، این طرح می‌خواست مسائل اجتماعی، سیاسی جامعه براساس خردورزی نهادها، مورد نواندیشی قرار گیرند. ولتر به عنوان یک روشنفکر فرانسوی تلاش می‌کرد تا مانند ارسطو، با تحت تأثیر قرار دادن پادشاهان وقت، آنها را به نواندیشی نهادها وادارد.

«رنه دکارت، نخستین کسی بود که قرون وسطی را قرون تاریکی نامید و تفسیری از عالم ارائه نمود که بر مبنای آن، عقل متعارف بشری به تنهایی و بی‌نیاز از هدایت و راهنمایی وحی الهی، رهبری بشر به سوی سعادت و پیشرفت را عهده‌دار می‌گردید»^(۱).

۲- حرکت به سمت فضیلت یعنی آزادی و آزادگی:

فضیلت قبل از طرح مدرنیته، در چارچوب از پیش تعیین شده تقوا یا بر پایه قوانین طبیعت و یا طبق قوانین الهی بود. در این طرح «فضیلت»، به معنی آزادی و آزادگی است. آزادی به عنوان یک امر فطری برای انسانها به ظهور می‌رسد. همانطور که یک لاک‌پشت به هنگام تخم‌گذاری به سمت ساحل حرکت می‌کند و با جابجا کردن شن نرم ساحل، تخمهای خود را به دامن طبیعت به امانت می‌گذارد و آنها را با شن می‌پوشاند و پس از طی دوره‌ای، نوزادانی که از تخم سر در آوردند، به طور فطری به سمت آب دریا حرکت می‌نمایند، انسانها هم فطرتاً آزادی‌خواه هستند. البته باید توجه داشت که این آزادی باید در بستری از امنیت معنا یابد؛ چون آزادی با نظم یا معناست و نظم بدون آزادی هم معنا دار است، لکن آزادی بدون نظم بی‌معناست. بنابراین، هر کدام از این فرازها طرفدارانی دارد. مثلاً همواره دیکتاتورها و اقتدارگراها به دنبال نظم، و انسانهای روشنفکر به دنبال آزادی هستند. بر همین اساس طرح نو یا مدرنیته پیگیر آزادی به معنای فضیلت است.

۳- بازیگر بودن همه انسانها در تمام عرصه‌ها:

بدین معنی همه انسانها از وضع مشابهی برخوردار هستند و چنین نیست که لزوماً هرکسی موی سپیدی دارد، عاقل و عاقل‌تر باشد، بلکه باید «شایسته‌سالاری» را به جای «شان سالاری» قرار داد.

غریبها این سه اصل یا سه ویژگی طرح نو را در قالب قدرت مادی تفسیر می‌کنند؛



بدین نحو که عملی فایده‌مند است که تولید قدرت کند. در واقع، فهم علمی، فهم تحصیلی شد، یعنی مبتنی بر اصالت فایده‌گردید، علمی می‌تواند خوب باشد که فایده داشته باشد. علم یعنی قدرت، فضیلت یعنی قدرت و انسان با فضیلت کسی است که مهارت و ثروت دارد. آزادی زمانی خوب است که در خدمت قدرت باشد و حتی مسأله بازیگر بودن و بازی کردن و قواعد بازی را رعایت نمودن برای کسی است که «مالک» باشد.

جان لاک به طور رسمی اعلام می‌کرد: «آن کس که ملکی را صاحب نیست، حق بازی ندارد». این قرائت غرب از مدرنیته به جایی رسید که حتی عده‌ی زیادی از محققین مانند مارکس و ماکیاوول را هم توجیه نمودند؛ از قول مارکس نقل می‌کنند که «من مارکسیست نیستم» و یا اگر ماکیاوول زنده بود می‌گفت «من کی گفته‌ام که هدف وسیله را توجیه می‌کند، کدام عاقلی می‌گوید هدف وسیله را توجیه می‌کند که من بگویم»^(۱).

چه شد که ماکیاوول پیامبر قدرت شد و مارکس گفت مارکسیست نیست؟ اینها همه ناشی از قرائت غرب از مدرنیته بود که با قدرت مادی در آمیخت و در عصر امپریالیزم، از سال ۱۸۷۵ تا اواسط قرن بیستم به شکوفایی رسید. قرائت غرب از مدرنیته با ویژگیهای طرح نو که خلاصه و عصاره‌ او مانیزم، لیبرالیزم و سکولاریزم بود تفاوت اساسی داشت و این دو مفهوم دو بستر از معنای روشنفکری را به وجود می‌آورد.

اقسام روشنفکران

شاید بتوان انواعی از مقوله روشنفکری را از هم متمایز نمود. روشنفکر سیال، روشنفکر ارگانیکی یا روشنفکر اندامواره، روشنفکر سیاسی، روشنفکر سنتی، روشنفکر بورژوازی و روشنفکر پرولتاریایی.

الف) روشنفکر ارگانیکی یا اندامواره: آن است که گروههای حاکم در هر عصری، سخنگویان فکری خود را پرورش می‌دهند. برای مثال، نظام سرمایه‌داری برای ایجاد همگنی و آگاهی مشترک در درون طبقه خود و به مقتضای جایگاهش، دست به تشکیل یک یا چند گروه از روشنفکران اندامواره خویش می‌زند؛ فن‌سالاران، حسابداران و



حقوق دانان که روشنفکران طبقه سرمایه دار نوین هستند.

ب) روشنفکران بورژوازی و پرولتاریا: ساخته دست ادبیات مارکسیستی هستند، مارکس معتقد است بورژوازی هاله احترام را از هر حرفه‌ای که تاکنون مورد احترام بوده گرفته است؛ مثلاً پزشک، حقوقدان، شاعر، را به کارگران مزدبگیر تبدیل کرده است. در واقع روشنفکران از لحاظ موقعیت اجتماعی مانند «پرولتاریا» هستند. زیرا هر دو محصول خود، یعنی، کار خود را می فروشند.

از طرف دیگر، محقق مارکسیستی به نام کارل کائوتسکی معتقد است روشنفکران طبقه‌ای ممتاز هستند. چون آنها از امتیازات آموزشی که در اختیار همگان نیست استفاده می کنند، پس بورژوا هستند.

پلخانیف^(۱) روشنفکران را هوادار قهرمان پرستی دانسته و آنها را سرزنش می کند. ماخاوسکی رهبر جنبش سوسیال دمکرات لهستان اعتقاد داشت که میان روشنفکران و طبقه کارگر رابطه‌ای وجود ندارد. در عین حال، مارکسیست‌های ارتدکس و لنینیست‌ها افکار ماخاوسکی را مورد انتقاد شدید قرار می دادند به طوری که در دوره استالین، ضدیت با روشنفکران ممنوع گردید.

ج) روشنفکر سنتی: آن است که هر طبقه اجتماعی پس از روی کار آمدن با یک دسته از روشنفکران مواجه می شود که تا حدی خواهان تثبیت وضع گذشته هستند. برای مثال، روحانیون کلیسا سالها بر اصول علم، آموزش، و نظام قضایی تسلط داشتند و در واقع، توجیه گر وضعیت اشراف زمین دار یا فئودالها بودند. اینها در مالکیت و امتیازات دیگر اجتماعی با طبقه حاکم شریک بودند و وانمود می کردند که مستقل هستند و یا از دیدگاه آنتونیوگرامسکی، پاپ اگرچه نماینده تداوم سنت حضرت مسیح است؛ اما در واقع، به نحو تنگاتنگی با سرمایه داری نوین رابطه اندامواره دارد.

د) روشنفکران سیال: آنها می هستند که از موقعیت طبقاتی خود فراتر رفته و از منافع طبقات زیر سلطه حمایت نمی کنند. اینها در درون سالنها و باشگاهها با هم آشنا می شوند و اهداف خاصی را دنبال می کنند. البته امکان دارد که چنین وضعیتی به

۱- پلخانیف، متفکر روسی است. وی کتاب «کارهای فلسفی برگزیده» را به نگارش درآورد که در ۱۹۶۱ در مسکو به چاپ رسید.



خیال‌پردازی برسد، چون در چنین شرایطی، روشنفکر رابطه خود را با علایق عینی اش از دست می‌دهد.

ه) روشنفکران سیاسی: در واقع آنهایی هستند که مشاور حکام در رفرم و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی هستند و به طرق مختلف تأثیرگذارند. دکتر سروش گفتمان روشنفکری ایران را به سه دوره تقسیم نموده است:

۱- گفتمان دینی کلاسیک سنتی

۲- گفتمان ایدئولوژیک

۳- گفتمان اپیستمولوژیک^(۱) و دمکراتیک

در واقع وی با مقوله‌بندی گفتمان روشنفکری، می‌خواهد با فضاسازی اندیشه به طریقی بر جامعه تأثیرگذاری سیاسی داشته باشد، سروش معتقد است گفتمان کلاسیک سنتی از نوع دینی را می‌توان در گفتار علامه طباطبایی و شهید مطهری یافت. این دو، نماینده گفتمان دینی سنتی هستند که ره‌آورد آن دینداری سنتی بود. شاخص اصلی دینداری سنتی آن است که مخاطبانش، افکار عمومی و توده مردم است، به عبارت دیگر، روی سخن گفتمان کلاسیک سنتی با عوام است. از دل این گفتمان نوعی «دینداری معیشت اندیش» بیرون می‌آید که روحانیت را در جای خود نگه می‌دارد و عوام را تابع روحانیت می‌خواهد و اساساً اهل تفسیر است، نه اهل تغییر؛ یعنی از نظر روحی و باطنی به جهان گذشته تعلق دارد.^(۲) در واقع با قرار دادن چنین گفتمانی در دل سنت و گذشته، آن را تحقیر می‌کند و ذهن مخاطبان را متوجه گفتمان جدیدتر می‌نماید و معتقد است این گفتمانها، همدیگر را کاملاً حذف نکرده و صحنه روشنفکری را غنی‌تر نموده‌اند. لکن با ترتیب زمانی این سه گفتمان، قضاوت ارزشی خود را بر گفتمان اپیستمولوژیک خود می‌گذارد و آن را به عنوان یک طرح نو و هدیه نو به جامعه عرضه می‌دارد.

دومین گفتمان از نوع ایدئولوژیک است که آن را متعلق به دوران گذر به گفتمان سوم می‌داند. مبدأ گفتمان ایدئولوژیک جلال آل احمد و دکتر علی شریعتی هستند. این گفتمان



1- Epistemologic.

۲- عبدالکریم سروش، گفتگوی گروه اندیشه با روزنامه ایران، ۸ شهریور ۱۳۷۹، ص ۸.

در واقع به حکومت توتالیتر ختم می شود که در این حکومت، مشارکت، دموکراسی و رأی مردم مورد تمسخر و استهزاء قرار می گیرد. این گفتمان منجر به حکومت نخبگان می گردد که این روشنفکران و نخبگان، گویی به حقیقت مطلق رسیده اند و تبعیت مردم را از آن حقیقت مطلق خواهان اند.

وی با رد دو گفتمان قبلی که به نحوی اعتراض آشکار خود را از نظام سیاسی موجود ابراز می دارد به گفتمان سوم که ظاهراً خود را مبدأ آن معرفی می کند، می رسد. این گفتمان همان گفتمان اپیستمولوژیک - دموکراتیک است. در این گفتمان، حقیقت مطلق و یقین از پیش تعیین شده، وجود ندارد. یعنی در این گفتمان گروهی از نخبگان که به قطع و یقین برسند و همگی را به تبعیت بخوانند وجود ندارد، بلکه این گفتمان ضمن پذیرش قرائت های مختلف از دین، خواهان مشارکت عامه هم هست. این گفتمان موجب می شود، فرد از درون دین، به جغرافیای بیرون دین نظر افکند تا ضمن دستیابی به پلورالیزم فهم دینی به پلورالیزم سیاسی برسد.

در واقع، این محقق با مقوله بندی گفتمان های مذکور، دستورات و اوامر حکومتی را که در لایه های دینی و باورهای مردم در هاله ای از تقدس قرار گرفته، رنگ اقتدار به خود می گیرد به چالش می خواند و از لحاظ اصولی می خواهد بگوید: می توان نظام اسلامی و سیستم حکومتی را نقد نمود، بدون آن که از سوی طرفداران نظام تعرضی صورت گیرد. زیرا اگر سه گفتمان در جامعه نهادینه شود، طبیعتاً خود به هنجار تبدیل گردیده و تصادمی حاصل نمی گردد. از این روست که بعضی از روشنفکران را روشنفکران سیاسی می نامند هر چند ممکن است مشارکت روشنفکران سیاسی از نوع مثبت و یا از نوع منفی آن باشد.

در پاسخ به این سؤال که آیا همه روشنفکران را می توان در یک مقوله و طبقه جا داد و یا اینکه آنها چه تعلقات مختلفی دارند، باید گفت روشنفکران، ایدئولوگ های طبقات مختلف هستند و یک طبقه در خود به شمار نمی آیند. هرگاه روشنفکران، مجیزگوی ساختار قدرت گردیدند، به ایدئولوگ تبدیل شده اند. لیکن کارل منهیم در کتاب «ایدئولوژی و یوتوپیا» و در مقالات جامعه شناسی فرهنگ در ۱۹۵۶ می گوید: معمولاً شرایط زیست متفاوت انسانها با یکدیگر از لحاظ مادی باعث می گردد تا طبقات



مختلف - از جمله طبقات مسلط و زیرسلطه - شکل بگیرد. بنابراین، با یکدیگر تضاد منافع پیدا می‌کنند. این تضاد منافع منجر به گرایشهای فکری متضاد می‌شود و هرکدام از این دو گرایش فکری، روشنفکران خاصی را در دل خود می‌پروراند. گرایش فکری طبقه مسلط را، «ایدئولوژی» می‌نامند که همان جهان‌بینی طبقه مسلط است و گرایش فکری طبقه زیر سلطه را «یوتوپیا» می‌گویند که همان آمال و آرزوهای برآورده نشده طبقه زیر سلطه است.

در واقع، روشنفکران این دو طبقه با یکدیگر فرق می‌کنند. ما نهایت ادعا می‌کنیم که روشنفکران یک طبقه نیستند و منافع مشترک هم ندارند و نمی‌توانند دست به عمل جمعی بزنند، زیرا آنها ایدئولوژیهای طبقات مختلف هستند^(۱).

چگونگی تأثیرگذاری روشنفکران در زندگی سیاسی

می‌توان گفت روشنفکران از سه طریق بر زندگی سیاسی جامعه اثر گذارند:

الف) نقادی و خود انتقادی از نظام سیاسی

ب) حضور فعال در سیاست

ج) انفعالی عمل نمودن و خود را برتر از حاکمان دانستن (درگیر شدن در بحثهای

ذهنی).

الف) طریقه نقد و خودانتقادی از نظام سیاسی

همواره گفته می‌شود که روشنفکران طلایه‌داران عصر جدید هستند؛ یعنی هم در گذشته و هم در آینده جامعه را به سمت پیشرفت و توسعه سوق می‌دهند. اندیشمندی به نام لاوروف در کتاب «نامه‌های تاریخی» در ۱۹۶۷ می‌گوید: پیشرفت جامعه و بشریت ناشی از وجود افرادی است که به صورت انتقادآمیز تفکر می‌کنند. این متفکر می‌خواهد بگوید تفکر انتقادآمیز، موتور محرک پیشرفت و توسعه است. بر همین اساس است که روشنفکران بعضی اوقات، نظم موجود در یک کشور را به طور کامل نفی می‌کنند، مانند روبسپیر فرانسوی که ضمن اینکه از رهبران انقلاب بود، خودش هم روشنفکر بود. با



وجود این، عده‌ای هم اعتقاد دارند که ماکسمیلیان روبسپیر چیزی نبود جز دست ژان ژاک روسو. هر چند ژان ژاک روسو جزم‌گرا نظم موجود را نفی می‌نمود، عملگرایی مانند روبسپیر، محصول گوشه‌نشینی روسو گشت.

به هر حال، بعضی از روشنفکران نظم موجود را به طور کامل نفی می‌کنند. چون معمولاً این روشنفکران از لحاظ زمانی با وقوع حوادث تند مانند انقلابها یا وضعیتی مشابه مقارن هستند. افرادی مانند دانتون و سن ژوست، دکتر علی شریعتی و جلال آل احمد به هنگام مقارنت جامعه با انقلاب نسبت به وضع موجود معترض و آن را به طور کامل نفی می‌کنند و نظام موجود را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهند.

بعضی از روشنفکران نظم موجود را به طور کامل رد نمی‌کنند، بلکه در نقد و انتقادهای خود گرایش اعتدالی را حفظ می‌نمایند. در جوامع غربی که دولت‌های رفاهی از رشد قابل توجهی برخوردارند، گرایشهای روشنفکران خود را به اعتدال کشانده‌اند، یعنی اگرچه گاهی اوقات روشنفکران به عنوان گروه مخالف و منتقد ظاهر می‌گردند، لیکن به نحو مؤثری در سیاستگذاری دولت‌ها دخالت دارند.

دولتهای با فراست و زیرک، آنهایی هستند که حربه‌ها و ابزارهای مخالفین را در جهت اصلاح خود به کار می‌بندند. روشنفکران جهان سوم چون همواره نیم‌نگاهی به جوامعی که در آنجا از لحاظ تعلیم و تعلم رشد یافته‌اند، دارند، بنابراین، اگر انعطاف‌پذیری در ساخت قدرت جامعه خودشان وجود داشته باشد، با مقایسه وضع موجود کشور خود با کشورهای مورد نظر، انتقادهای تندتری نیز مطرح می‌نمایند و این انتقاد ممکن است حالت نفی کامل نظم موجود را نداشته باشد.

باید توجه داشت که زبان انتقاد روشنفکران بستگی به شرایط جامعه هم دارد. در دوره‌های بی‌ثباتی و تغییر، معمولاً بازار روشنفکران، گرمتر می‌شود. آنها سوداگر بازار اندیشه هستند و نه بازار اقتصاد. زیرا بازار اندیشیدن در دوره جنبشهای اجتماعی و بی‌ثباتی گرمتر است و نیاز فکری در چنین اوضاعی بیشتر می‌شود؛ چون به دنبال هر بحران، اندیشه‌ای شکل یافته و کارپردازان ایدئولوژی و اندیشه همواره روشنفکران هستند که به واسطه ماهیت کار فکری، انتزاعی و اصولی بار می‌آیند، پس نفعشان فزونی می‌یابد. اما در دوره ثبات، معمولاً افراد در زندگی عادی به سر می‌برند و در شرایط

طبیعی، جو و موقعیت زمانی به شکلی است که روشنفکرانی که در دوره بی‌ثباتی و انقلاب خمیرمایه بوده‌اند، به تدریج، از ساخت قدرت فاصله گرفته و نارضا می‌گردند. در دوره ثبات، معمولاً اندیشه و خرد در مباحث اجتماعی و سیاسی خریداران کمتری دارد. اندیشمندان و روشنفکران مهم، کالای قابل توجهی برای عرضه نخواهند داشت و تنها طیفی از جامعه همواره آنها را مورد توجه قرار می‌دهند. نارضایتی روشنفکران در دوره‌های ثبات می‌تواند معلول عوامل متعددی باشد: توقعات فزاینده و این که خود را از طبقه حاکمه بالاتر ببینند و سیاست را کمتر از شأن خود ببابند، ناهماهنگی میان شأن خود و قدرت، بی‌اعتنایی اصحاب قدرت نسبت به اصحاب اندیشه. عزلت‌نشینی و دور از متن جامعه زندگی کردن، گرایش‌های انتزاعی و عقلایی ناشی از مطالعه و تفحص همگی عوامل موجد نارضایتی روشنفکران هستند.

از سوی دیگر، شاید همواره چنین نباشد که نقد روشنفکران از وضع موجود، در قالب سنت‌ستیزی صورت گیرد؛ گاهی هم خواستار آن می‌شوند که سنتها با شرایط جدید تطبیق و بازسازی گردد. از انشتین سؤال شد: علت موفقیت شما در چیست؟ گفت «همواره خود را با شرایط جدید و اهداف جدید تطبیق می‌دهم».

روشنفکر برای آنکه در ذهن جامعه نفوذ نماید، باید از کلام ویلیام هزلیت، ادیب و نویسنده بزرگ انگلیسی قرن ۱۹ بهره جوید که گفت: «جان هنر و شکوه بیان و آفتاب تابان ادبیات، سادگی است»؛ یعنی افکار باید در قالب نقد و انتقاد و به صورت مفاهیم و صور سنتی که همه‌فهم است، عرضه شود تا توانایی بسیج فکری بالا رود. پس انتقاد روشنفکر از زندگی سیاسی به صورت مستقیم بر قدرت سیاسی نخواهد بود. بلکه روشنفکر بیشتر از طریق تأثیر بر افکار عمومی، مردان عمل و کارگزار فکر خود را رشد می‌دهد.

ب) حضور فعال در سیاست

روشنفکران در زندگی سیاسی از دو طریق مشارکت می‌نمایند. طریقه مستقیم تأثیرگذاری عبارت است از: اعمال نفوذ بر سیاستهای دولتی یا افکار عمومی، مشارکت در قبضه قدرت و مشاوره سیاسی. طریقه غیرمستقیم تأثیرگذاری روشنفکران بر زندگی



سیاسی عبارت است از: نشر ایدئولوژی‌های سیاسی معاصر، ترویج افکار انقلابی، حرکت‌های اصلاح‌طلبانه ناسیونالیزم، سوسیالیزم و عدالت‌طلبی.

البته مشارکت روشنفکران در زندگی سیاسی بستگی مستقیم به ضعف و قدرت سایر گروه‌های اجتماعی دارد. در کشورهایی که گروه‌های سنتی مانند اشراف زمین‌دار، ثروتمندان و روحانیت نقش بالایی در زندگی سیاسی دارند و جامعه مدنی در آن کشور از رشد بالایی برخوردار نیست، میدان فعالیت روشنفکران چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم تنگ‌تر است. لکن هر زمانی در جامعه‌ای نهادهای مدرن مدنی رشد بیشتری داشته باشد، حضور قشر روشنفکر بیشتر خواهد بود.

تاریخ غرب، حضور روشنفکرانی مانند ماکیاوول در فلورانس، دوتوکویل در آمریکا و فرانسه، فرانسس بیکن و ادمونت برک در انگلیس، پاره‌تو در ایتالیا، امیرکبیر در ایران، لنین و تروتسکی در روسیه را که دارای مناصب گوناگون دولتی، اداری، پارلمانی و سیاسی بوده‌اند حاکی از نفوذ عمیق روشنفکران در زندگی سیاسی می‌داند. هم‌اکنون در کشورهای غربی مانند انگلیس حدود ۶ هزار نفر از روشنفکران مشاورت امور را برعهده دارند که همکاری بین دانشگاه و حکومت را در زمینه تأمین منابع مالی و رفاه، به ارمغان می‌آورد و این دلیلی بر همکاری روشنفکران در مشارکت سیاسی است. این طیف از روشنفکران جدا از روشنفکرانی هستند که می‌توان آنها را مدافع دستگاه حاکمه نامید. آنها در سیستم حکومتی نقش‌های مهمی مانند مشاوره و انجام طرح‌های تحقیقاتی در جهت منافع نظام سیاسی برعهده می‌گیرند. این سری از روشنفکران بنا به مفهوم عام کلمه سیاست، در امور سیاسی مداخله می‌کنند.

ج) انزوا و انفعالی عمل نمودن

همواره در جامعه گروه‌هایی یافت می‌شوند که به دلایل مختلف وضعیت حاشیه‌نشینی پیدا می‌کنند. این گروه‌ها در نگاه اول گروه‌های اقلیت یک کشور و در درجه دوم گروه‌های روشنفکری هستند.

روشنفکران شاید به دلایل زیر انزوا و حاشیه‌نشینی را انتخاب می‌نمایند:

۱- فقدان انگیزه: گاهی اوقات به دلیل شرایط سیاسی، روانی و اجتماعی تمایل فرد به



گوشه‌نشینی زیادتر می‌شود. برای مثال، اگر فردی با شرایط نابهنجار مانند مصیبت‌های گیج‌کننده و یا با مشکلی غیر قابل علاج مانند وجود یک دیکتاتور در جامعه روبه‌رو گردد، یا هرچه فریاد می‌کشد، اگر حرفهای شنیده هم می‌شود بی‌تأثیر تلقی می‌گردد، نوعی احساس سرخوردگی و بیهودگی برای وی حاصل می‌شود. همچنین ممکن است به خطاهای مکرر خود پی برده و دچار احساس ترس، حقارت و بدبینی بشود یا اینکه فرد از لحاظ فرهنگی، خود را از صاحبان قدرت برتر می‌بیند و این حالت باعث نوعی خوداقتناعی در وی می‌گردد و فرد به عزلت رفته و زندگی منفعلانه‌ای در پیش می‌گیرد. شاید بتوان در ادبیات اسلامی این نگاه اجمالی را در موضع حکومت امام علی (ع) جستجو نمود. علی (ع) ۲۵ سال سکوت را تحمل کرد تا عدم تجانس خویش را با اصل و زمان خود نشان دهد و این حاکی از برتری وی نسبت به زمان خویش است شاید بتوان گفت زیباترین جملات علی (ع) همان سکوت ۲۵ ساله وی است. آن هم انسانی فعال نه منفعل، که به حاشیه‌نشینی ۲۵ ساله روی می‌آورد.

۲- فقدان امکانات لازم: در حکومت‌های مختلف بی‌تفاوتی روشنفکران نسبت به زندگی سیاسی مختلف است؛ در نظام‌های توتالیتر و اقتدارگر، این بی‌تفاوتی زیاد است، چون همه امکانات از قبیل سازمان، تشکل، آموزش، ارتباطات، وسایل ارتباط جمعی در اختیار دولت قرار می‌گیرد. در جوامع جهان سوم و سنتی، از یک طرف، دولت‌مردان به جلب حمایت و همکاری روشنفکران از خود می‌پردازند و در صورت عدم موفقیت در جلب حمایت آنها تا حدی تحمل و در غیر این صورت، آنان را تحت فشار و سرکوب قرار می‌دهند. از طرف دیگر، روشنفکران هم، به انتقاد آشکار و پنهان و در غیر این صورت به نقدهای سمبلیک و هنری می‌پردازند.

ترجمه کلیله و دمنه از عربی به فارسی در زمان سامانیان (۲۵۰ تا ۳۸۹ هـ.ق)، تأسیس گنبد‌های منقش در زمان خوارزمشاهیان (۴۹۰ تا ۶۲۸ هـ.ق)، بنای مسجد گوهرشاد در زمان تاتارها، وقف ملک و زمین برای مساجد و تکیه‌ها در دوره‌های قبل به واسطه ترس از حکام جور و تعرض اموال، تهیه مکانی برای بست‌نشینی و جلب رضایت الهی (لیکن با هدف اعتراض علیه وضع سیاسی موجود) همگی حاکی از نوعی تجلی هنری بوده و به تعبیری می‌تواند نقد سمبلیک باشد. این پدیده یعنی فقدان امکانات لازم، بدین ترتیب



باعث استفاده از شیوه‌های دیگر در تأثیرگذاری روشنفکران بر زندگی سیاسی بوده است.

۳- غیرمنعطف بودن ساختار قدرت: بعضی از اوقات علت حاشیه‌نشینی روشنفکران آن است که نظام قدرت در جامعه در یک فضای بسته به سر می‌برد و حکومت، انعطافی به منظور جلب مشارکت از خود نشان نمی‌دهد و اگر هم انعطاف نشان داد، فقط در جهت حمایت منفعلانه از طبقات جامعه و از جمله روشنفکران است. البته معمولاً در انقلابها چنین بوده است که بعضی از روشنفکران وارد زندگی سیاسی می‌شوند و موتور محرک و خمیرمایه تحولات می‌گردند، لکن پس از پیروزی انقلاب، میان حکام جدید با روشنفکرانی که قبلاً حامی آنها بوده‌اند کشمکش به وجود می‌آید. زیرا اولاً، حکام تازه به دوران رسیده از گروه اندامواره روشنفکر خود استفاده می‌کنند و ثانیاً، این همکاری بین روشنفکران قبلی با حاکمان دیری نمی‌پاید؛ چون عادت زندگی روشنفکرانه آن است که با مقتضیات زندگی سیاسی و اداری سازگار نیست و این مهم، امری طبیعی است. مانند اختلاف موسولینی با ویلفرد دو پاره‌تو در ایتالیا، اختلاف هیتلر با اتواستراوسر در آلمان، اختلاف ناصرالدین‌شان با امیرکبیر و اختلاف رضاشاه با ضیاء طباطبایی.

نتیجه

تا قرن ۱۹ واژه «روشنفکر» وضع اصطلاحی در غرب را نداشت؛ یعنی این واژه به گروه خاصی اطلاق نمی‌شد، لیکن به تدریج در معنای عام ظهور و بروز پیدا کرد. روشنفکران در غرب محصول روند سکولاریسم و جنبش اومانیسم و لیبرالیسم بودند و می‌توان گفت که نخستین بار در انقلاب فرانسه کوشیدند اندیشه‌های خود را جامعه عمل بپوشانند. فراتر رفتن از سنت‌ها و چهارچوب‌های رایج اندیشه، عرضه و بیان شیوه‌های زندگی جدید، ترقی خواهی یا طرفداری از عدالت اجتماعی، خود را برتر از صاحبان قدرت دانستن، نواندیشی، واژه روشنفکری را گسترده‌تر می‌کند. روشنفکران اقسام مختلفی دارند از جمله روشنفکران سیال، ارگانیکی، سیاسی، سنتی و بورژوازی، پرولتاریبی.



روشنفکری ایران دارای سه دوره گفتمان دینی کلاسیک سنتی، ایدئولوژیک، و دمکراتیک است و چنانچه این سه گفتمان در جامعه نهادینه شود طبیعتاً خود به هنجار تبدیل گردیده و تصادمی حاصل نمی‌گردد. از این روست که بعضی از روشنفکران را روشنفکران سیاسی می‌نامیم.

روشنفکران از طریق انتقاد از نظام سیاسی، حضور فعال در سیاست و مشارکت و انفعالی عمل نمودن و کناره‌گیری بر زندگی سیاسی اثرگذار هستند. نقد نظام سیاسی ممکن است به صورت نفی کامل نظم موجود بروز نماید. روشنفکران در انقلابهای اروپایی چنین نقشی را ایفا کرده‌اند. برخی دیگر نظام را به طور کامل رد نمی‌کنند بلکه در نقد و انتقادهای خود گرایش اعتدالی را حفظ می‌نمایند. در خصوص مشارکت روشنفکران، برخی نقش مخالفت با وضع موجود و عدم مشارکت در دستگاه قدرت را جزء ویژگی‌های ذاتی روشنفکری تلقی می‌نمایند. نقش روشنفکران در سیاست به شرکت در قدرت محدود نمی‌شود؛ بلکه به طور مستقیم و غیرمستقیم در زندگی سیاسی اثرگذارند. نفوذ غیرمستقیم اغلب مهمتر از شرکت مستقیم آنها در سیاست است. نشر ایدئولوژی‌های سیاسی در همه جا کار روشنفکران بوده است. تبلیغ انقلاب، اصلاح و ... مشارکت مستقیم از جمله اعمال نفوذ بر سیاستهای دولتی یا افکار عمومی، مشاوره سیاسی، مشارکت در زندگی سیاسی را نام برد.

عزلت‌گزینی و کناره‌جویی از زندگی سیاسی در میان گروههای اجتماعی در شرایط خاصی رشد می‌کند. کناره‌گیری می‌تواند در فقدان انگیزش برای شرکت در زندگی سیاسی، فقدان امکانات لازم، فقدان فرصت عمل از نظر سیاسی به علت بسته بودن ساختار قدرت باشد. روشنفکر، بنا بر ماهیتش، در روند زمان به سوی حوزه سیاست، چرخش می‌کند. برخی از دلایل این چرخش به این قرارند که بر خلاف قلمروهای دانشگاهی، دستمایه حوزه سیاست، ملاحظات قدرت و خواسته‌های شخصی است که کل یک جامعه یا ملت را به حرکت در می‌آورد.

روشنفکران از جمله سازندگان اصلی جامعه بوده و از لحاظ فکری مهمترین نقش را ایفا می‌نمایند و توده‌های مختلف را به صورت زیربنایی در حوزه‌های گوناگون به تفکر وامی‌دارند. روشنفکران و حرکت روشنفکری در واقع یک تلاش فراگیرند که عامه مردم



را با حقوق سیاسی آشنا می‌سازند. روشنفکران در هر برهه‌ای از زمان همواره زنگ بیداری سیاسی را به صدا در می‌آورند. پیشرفت جامعه بشری ناشی از وجود روشنفکرانی است که نقادانه تفکر می‌کنند؛ تفکر انتقادآمیز موتور محرک پیشرفت و توسعه است، روشنفکر برای آنکه در بین آحاد مردم پذیرش داشته باشد باید افکار خود را در قالب فهم عامه مطرح نماید تا توانایی بسیج فکری توده‌ها را داشته باشد.



منابع

- ۱- جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، نشر خوارزمی، تهران، ۱۳۵۷.
 - ۲- حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸.
 - ۳- کارل پوپر، جامعه باز و دشمنانش، ترجمه عزت‌الله فولادوند، نشر خوارزمی، ۱۳۶۹.
 - ۴- محمدباقر خرمشاد، روشنفکران فرانسه و انقلاب اسلامی ایران، نشر پژوهش حقوق و سیاست تهران، ۱۳۷۸.
 - ۵- عبدالکریم سروش، گفتگوی گروه اندیشه، روزنامه ایران، ۸ شهریور ۱۳۷۹.
 - ۶- ادوارد سعید، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰.
 - ۷- پولارد سیدنی، اندیشه‌های ترقی، ترجمه پیرانفراسدپور، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴.
 - ۸- مقاله عزت‌الله فولادوند، تحقیر روشنفکران محرومیت فرهنگ است، ایران، ۱۶ شهریور ۱۳۷۹.
 - ۹- روزنامه ایران، سال ششم، شماره ۱۵۲۱، مقاله مدرنیته و تجدد از فرهنگ رجایی.
- 10-An to ni Gramsci; selections from prison Notebooks; 1971; London, pis.



واژه‌های کلیدی

- یوتوپیا (Utopianism): آرمانشهرگرایی، اعتقاد به مدینه فاضله، ناکجاآبادگرایی
- ایدئولوژی (Ideology): مرام - آرمان، روش فکری - تصمیم‌گیری برای آینده انسانها است.
- پلورالیزم (Pluralism): کثرت‌گرایی
- سکولاریسم (Secularism): جدایی سیاست از دین، نادینی‌گری
- اومانیزم (Humanism): انسان‌باوری، انسان‌گرایی، انسان دوستی
- لیبرالیزم (Liberalism): جریان ایدئولوژیک و سیاسی و اجتماعی بورژوازی که در قرن هیجدهم، یعنی در دوران اوج بورژوازی صنعتی پدید آمد و یکی از ویژگیهای آن مخالفت با هر نوع تندروی انقلابی است.
- اپیستمولوژیک (Epistemologic): معرفت‌شناسی، شناخت‌شناسی.

The Role of Intellectuals in the Political Life from a Socio - Political Perspective

Mehdi Shahin (M.A.)

Abstract

Some concepts are in a state of flux for which no definition can be made which is acceptable to all researchers in a scientific field. Intellectualism is a concept of such type. An intellectual is a person who thinks, teaches and explains. The first thing which is brought up about the role of intellectuals is that some writers, especially in idealistic and radical traditions, believe that the policy of disagreement with and nonparticipation in the structure of power is the inherent characteristic of intellectualism. However, the role of intellectuals is not limited to their non-participation policy in the structure of power. They may influence the political life in different ways and at different levels directly or indirectly. The indirect influence of intellectuals on political life is often more important than their participation in politics. Intellectuals can also participate in political life and in governmental structure personally. Among the major western intellectuals who held parliamentary, governmental and official positions were Pareto, Makiavel and Lenin.

Intellectuals are not necessarily against traditions. In some cases, they try to reconstruct traditions, revise them, and adapt them to new conditions. The present article attempts to analyze different aspects of intellectualism and its influence on political life of societies using definitions and concepts related to intellectualism.

